

روز تشییع و تدفین خیلی دلشکسته بودم. آن روز بنا بود مداح اهل بیت حاج‌امیر عباسی پیکر آرمان را داخل قبر بگذارد و تلقین بدهد، به او گفتیم کمی آرام‌تر به پشت او بزن، بدن پسر زخمی و کبود است. امیر عباسی گفت خیالت راحت او در آغوش امام حسین(ع) است. بعد از چند روز خواهرم (خاله آرمان) خواب می‌بیند امیر عباسی به او می‌گوید: به مادر آرمان بگو امام حسین(ع) فرمودند خیالت راحت باشد، آرمان در بغل من بود و آرام او را روی زمین گذاشتم. دلم آرام‌تر شد. مطمئنم فرزندم عاقبت به خیر شده است

گفت‌وگوی «وطن امروز» با مادر شهید آرمان علی‌وردی به مناسبت ولادت حضرت زهرا(س) و روز مادر

شهید مادر



او را عقب کشاندند و از آنجا هم به بیمارستان منتقل شد. در طرف دیگر تعدادی آشوبگر به چهره و ریش آرمان شکر می‌کنند. جلوی او را می‌گیرند و از او می‌پرسند بسیجی هستی؟! آرمان جواب نمی‌دهد، یکی کیف آرمان را می‌کشد و با خود می‌برد. کیف را که با می‌کند کتاب حوزه و عمامه را می‌بیند، داد می‌زند آخونده، آخونده؛ دور آرمان حلقه می‌زنند، یکی با سرعت از دور نزدیک می‌شود و لگد می‌زند و چند نفر مشغول کتک زدن می‌شوند.

آرمان را با خود می‌برند جلوتر، پیراهنش را درمی‌آورند و با لگد به شکم و سر و صورتش می‌زنند. فحش می‌دهند. یکی می‌گوید به مقدسات و رهبری توهین کن و فحش بده اما آرمان امتناع می‌کند و نمی‌گوید. مقاومت آرمان در برابر تأکید آشوبگران مبنی بر اهرانت به مقدسات باعث می‌شود خشونت آنها بیشتر شود و هر بار که آرمان سکوت می‌کند ضربات محکم‌تری می‌زنند. آرمان بی‌هوش می‌شود و رهایش می‌کنند و می‌روند.

رقفای آرمان سر می‌رسند و او را به بیمارستان می‌برند. پدر آرمان می‌گفت ضربات زیادی را به آرمان زده بودند؛ کتف، بینی و سرش را شکسته بودند و هیچ جای سالمی در بدنش نمانده بود. دکتر گفته بود ضربه سختی به سرش وارد شده و فقط توانسته بودند با دستگاه چند ساعت زنده نگهش دارند.

■ در آخر حرفی اگر دارید بفرمایید.

از مردم تشکر می‌کنم که از زمان شهادت پسر ما با همدردی کرده و به ما دلداری دادند. امیدواریم شفاعت شهید شامل حال همه ما شود.

آرمان تا آخرین قطره خون خود پای هدفش ایستاد؛ از مردم می‌خواهم راه شهیدان را دنبال کنند. از مسؤولان و مردم می‌خواهم پشت خانواده‌های شهیدا باشند و آنها را تنها نگذارند. از همه تشکر می‌کنم. آرمان به هدف خود رسید و از جان و دل مایه گذاشت. رهبر معظم انقلاب این شهید را آرمان عزیز یاد کردند و خودشان دیدند پسر مظلومانه به شهادت رسید و تا آخرین قطره خون خود ایستادگی کرد. رضای ما به رضای خدا. کاری کنند خون پسر ما پامال نشود.

پشت او بزن، بدن پسر زخمی و کبود است. امیر عباسی گفت خیالت راحت او در آغوش امام حسین(ع) است. بعد از چند روز خواهرم (خاله آرمان) خواب می‌بیند امیر عباسی به او می‌گوید: به مادر آرمان بگو امام حسین(ع) فرمودند خیالت راحت باشد، آرمان در بغل من بود و آرام او را روی زمین گذاشتم. دلم آرام‌تر شد.

■ آرمان قبل از حادثه کجا بود؟

دوستانتان برایم تعریف کردند کلاس درس و حوزه‌هاش که تمام شد بعد از گپ و گفت با همکلاسی‌ها راهی مسجد محل شد تا طبق قرار قبلی برای مقابله با آشوبگران راهی شوند. به مسجد که رسید یکی از بچه‌های مسجد آرمان را دید. او را گوشه مسجد نشانند و شروع کرد به مباحثه. آرام آرام دوستان دیگر هم کنار هم جمع شدند و گعده شکل گرفت، چند ساعتی را مشغول مباحثه بودند.

اطلاع دادند در اکباتان آشوبگران شلوغ کرده‌اند. آرمان و مایقی دوستانتان را تمام کردند و با موتور خودشان را به اکباتان رساندند. تعدادی مشغول شعار دادن بودند، افرادی هم سطل‌های زباله را آتش زده و وسط خیابان وارونه کرده بودند. آرمان با تعدادی از بسیجی‌ها برای آرام کردن فضا پیش می‌رود، تعدادی از آشوبگران از پشت‌بام ساختمانی شروع به پرتاب سنگ و اشیای دیگر می‌کنند و ناچار باز می‌گردند.

آرمان کتاب‌ها و عمامه خود را توی کیف گذاشته بود، کیف را روی دوش گذاشت و با بچه‌ها خداحافظی کرد و رفت، می‌خواست از آشوبگران عبور کند که هم اطلاعاتی از تعدادی از آنها کسب کند و هم بعد از آن خود را به پایگاه برساند.

تعدادی از رفقاً مجدد برای متفرق کردن آشوبگران جلو رفتند که یکی از نیروهای بسیج توسط اشیایی که از بالای ساختمان پرتاب می‌شد مجروح شد،

فروانی داشت و هنگام دیدن فیلم تشییع پیکر و معراج شهید چشمانش لیریز از اشک می‌شد و می‌گفت: «مامان شهادت نصیب هر شخصی نمیشه ولی تو برام دعا کن که منم به خیل شهیدایم بیوندم.»

آرمان من تحت تأثیر لقمه حلالی که پدرش با دقت تمام جهت به دست آوردن آن تلاش کرد و پرداخت وجوهات دینی به این درجه از تأثیرگذاری رسید و در نهایت فرزندم به آرزوی خودش رسید و من هم رضایم به رضای خدا.

■ کجا دل‌تان آرامش یافت؟

روز تشییع و تدفین خیلی دلشکسته بودم. آن روز بنا بود مداح اهل بیت حاج‌امیر عباسی پیکر آرمان را داخل قبر بگذارد و تلقین بخواند، به او گفتیم کمی آرام‌تر به



حکایاتی از توسلات شهدا به حضرت فاطمه زهرا(س) و عنایات ویژه آن وجود قدسی به شهیدان

توسل به حضرت مادر

هر که گفت بخوان تو هم بخوان، دیگر گریه امان صحبت کردن به او نمی‌داد. ابراهیم بعد از آن به مداحی‌کردن ادامه‌دهاد.

■ رمز زندگی / شهید عباس کریمی

تواضع حاج‌عباس کریمی در بین بسیجیان تهران معروف بود. بارها دیده بودیم مانند یک سنجی ساده عمل می‌کرد. به احترام بسیجیان از جا بلند می‌شد و... از دیگر ویژگی‌های او علاقه شدید به مادر سادات، حضرت زهرا(س) بود. اصلاً شنیدن نام زهرا برای او آرامش‌بخش بود.

به همسرش بعد ازدواج گفته بود: وقتی برای خواستگاری آدمم بار سنگینی بر سینه‌ام احساس می‌کردم! اما وقتی شنیدم نامت زهراست آرام شدم. حاج‌عباس فرزندش در بیمارستان حضرت زهرا(س) به دنیا می‌آید. به همسرش می‌گوید: رمز زندگی ما نام حضرت زهرا(س) است. در فتح‌المبین با رمز یازهر(س) مجروح شدم. همسرم زهراست و... حاجی در عملیات بدر هم که مرمزش یا فاطمه زهرا(س) بود در حالی که وصیت کرده بود در بهشت زهرا(س) دفن شود، جلو رفت. در پاتک نیروهای عراقی ترکش بزرگی به سرش اصابت کرد و او به قافله نور ملحق شد.

■ دیدار سردار شهید احمد کاظمی

ارادت عجیبی به حضرت زهرا(س) داشت. در هر پست و مقامی بود مجلس عزای فاطمیه را بر پا می‌کرد.

■ سمیرا چوبداری: شهید آرمان علی‌وردی متولد دهه ۸۰ بود و ۲۱ سال بیشتر نداشت. او مشغول تحصیلات حوزوی در مدرسه علمیه آیت‌الله مجتهدی(ره) و مربی کانون تربیتی حوزه و همچنین عضو بسیجیان یگان امام رضا علیه‌السلام سپاه محمد رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله تهران بزرگ بود و در محله شهران زندگی می‌کرد.

شهید آرمان علی‌وردی در اغتشاشات ۴ آبان در اکباتان تهران مورد شکنجه‌های وحشیانه اغتشاشگران قرار گرفت و زیر شکنجه از او خواسته بودند به رهبر حکیم انقلاب توهین کنند اما این شهید بزرگوار از این کار امتناع ورزیده بود و بر اثر جراحت شدید، به بیمارستان منتقل و در نهایت به شهادت رسید.

نحوه شهادت این طلبه بسیجی بازتاب گسترده‌ای در سطح جامعه داشت و دل میلیون‌ها ایرانی را به درد آورد، به طوری که رهبر معظم انقلاب در دیدار اخیر خود به نحوه شهادت وی اشاره کردند و فرمودند: «آن طلبه جوان - طلبه شهید جوان در تهران، آرمان عزیز - چه گناهی کرده بود؟ یک طلبه جوان؛ دانشجو بوده، آمده طلبه شده؛ متدین، مؤمن، متعهد، حزب‌اللهی. اینکه او را شکنجه کنند، زیر شکنجه او را بکشند، جسدش را بیندازند در خیابان. اینها کارهای کوچکی است؟» عاملان شهادت این طلبه بسیجی ۱۲ آذر ۱۴۰۱ توسط پلیس تهران بزرگ دستگیر شدند. در ایام ولادت مادر شهیدان آسمانی حضرت فاطمه زهرا(س) هستیم. به همین مناسبت فرصت را غنیمت شمردیم و با مادر شهید آرمان علی‌وردی، سر کار خانم فروغی گفت‌وگو کردیم.

■ سر کار خانم فروغی! ابتدا بفرمایید آرمان طلبه پایه چندم بود؟

آرمان ۳ سال بود در حوزه علمیه آیت‌الله مجتهدی درس می‌خواند. قبل از آن رشته مهندسی قبول شده بود. یک سال دانشگاه رفت اما چون به حوزه علاقه داشت، انصراف داد و مشغول طلبگی شد.

■ در کنار درس و بحث، فعالیت دیگری هم داشت؟

بله! علاوه بر درس کارهای مختلفی انجام می‌داد. چون بسیجی بود هر جا که می‌توانست با رفقا می‌رفت و چند روزی را اردوی جهادی بزرگ‌تری می‌کرد، رفیقش می‌گفت با دستانتان به سرش زد و وقتی موضوع را پرسیدم، جواب داد گویا آرمان بر اثر مشاجره و دعوی فیزیکی با یک نفر، راهی بیمارستان شده است.

به بیمارستان بقیه‌الله تهران رفتیم و در مسیر مدام دلشوره و نگرانی داشتیم. وقتی به بیمارستان رسیدیم ازدحام زیادی در آنجا بود. وقتی داخل بیمارستان رفتیم اعلام کردم مادر آرمان علی‌وردی هستیم، پرستاران و اطرافیان با نگاه پرغم به من نگاه کردند.

با نگرانی زیاد به سمت «آی‌یو‌سی» رفتیم و زمانی که آرمان را دیدیم، شوکه شدم، چرا که آنقدر صورتش غرق خون بود که قابل شناسایی نبود و من مدام می‌گفتم این آرمان نیست.

■ از شما در خواست دعای شهادت می‌کرد؟

خیلی، خیلی زیاد! همیشه می‌گفت مامان دعا کن شهید شوم، خیلی دوست داشت به سوریه برود و دوست داشت مدافع حرم شود. خیلی هم تلاش کرد اما نتواند. البته باز هم او مدافع حرم شد.

همیشه می‌گفت حاج‌قاسم گفته ایران و جمهوری اسلامی حرم است. پسر سوریه گرفت اما مدافع حرم شد. او از ایران و ناموس و رهبر دفاع کرد.

■ خیلی دوست داشت به سوریه برود و دوست داشت مدافع حرم شود، خیلی هم تلاش کرد اما نتواند. البته او مدافع حرم شد. همیشه می‌گفت حاج‌قاسم گفته ایران و جمهوری اسلامی حرم است. پسر سوریه گرفت اما مدافع حرم شد. او از ایران و ناموس و رهبر دفاع کرد.

عاقبت خوش فرزندم، این‌شاه‌الله همه کاری کنند که خون پسریم پایمال نشود، چرا که او برای ناموس و کشور شهید شد.

■ قطعاً شهدا هر کدام دارای ویژگی‌هایی هستند. آرمان چگونه بود که عاقبتش ختم به شهادت شد؟

آرمان اهل نماز اول وقت و نماز شب بود. از کودکی وقتی که ۳-۲ ساله بود در مسجد بزرگ شد.

ولایت‌مدار محض و عاشق نظام و رهبری بود. موضوع نماز و حجاب برای او بسیار با اهمیت بود و بر آن تأکید

■ ما تو را دوست داریم! / شهید ابراهیم هادی

پاییز سال ۶۱ بود. بار دیگر به همراه ابراهیم عازم مناطقی عملیاتی شدید. این بار نقل همه مجالس توسل‌های ابراهیم به حضرت زهرا علیه‌السلام بود. هر جامی‌رفیق‌حرف‌زاد بود!

خیلی از بچه‌ها داستان‌ها و حماسه‌آفرینی‌های او را در عملیات‌ها تعریف می‌کردند. همه آنها با توسل به حضرت صدیقه طاهره علیه‌السلام انجام شده بود.

به منطقه سومار رفتیم. به هر سنگری می‌رفتیم از ابراهیم می‌خواستند برای آنها مداحی کند و از حضرت زهرا علیه‌السلام بخواند.

شب بود. ابراهیم در جمع بچه‌های یکی از گردان‌ها شروع به مداحی کرد. صدای ابراهیم به خاطر خستگی و طولانی شدن مجالس گرفته بود!

بعد از تمام شدن مراسم، یکی دو نفر از رفقا با ابراهیم شوخی و صدایش را تقلید کردند. بعد هم چیزهایی گفتند که او خیلی ناراحت شد.

آن شب قبل از خواب ابراهیم خیلی عصبانی بود و گفت: من مهم نیستیم، اینها مجلس حضرت را شوخی گرفتند-برای همین دیگر-مداحی نمی‌کنیم!

هر چه می‌گفتم: حرف بچه‌ها را به دل نگیر، آقا ابراهیم تو کار خودت را بکن اما فایده‌ای نداشت.

آخر شب برگشتیم مقر، دوباره قسم خورد که دیگر مداحی نمی‌کنیم!

ساعت یک نیمه‌شب بود. خسته و کوفته خوابیدم. قبل از آن صبح احساس کردم کسی دستم را تکان می‌دهد. چشمانم را به سختی باز کردم. چهره